جلسه 273

سه شنبه 26/09/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقتضاء امر بالشیء للنهی عن ضده الخاص بود.

عرض کردیم سه وجه مطرح است برای اثبات اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است.

دلیل اول ادعای وجدان بود. که من احبّ شیئا حبا لزومیا تعلق بغضه بما ینافیه فی الوجود. شما وقتی شدیدا دوست دارید انقاذ غریق را، از اینکه مکلف مشغول بشود به فعل منافی آن ناراحت می شوید.

عرض کردیم برفرض این مطلب درست باشد و بغض تبعی به منافی واجب پیدا بشود، چون این بغض تبعی لازم قهری است و اعمال مولویت مستقله در او نمی شود، لازم قهری شوق اکید به انقاذ غریق بغض تبعی است به آن فعلی که منافی انقاذ غریق هست. و این به معنای اعمال مولویت مستقله از مولا نیست نسبت به نهی از آن فعل منافی واجب. ولذا هیچ محذوری ندارد که حب نفسی به آن فعل منافی واجب تعلق بگیرد. مولا مثلا حج واجب را از شما خواسته است، بغض تبعی هم پیدا کند به زیارة الحسین علیه السلام که منافی حج واجب است فرضا، اما هیچ اعمال مولویتی نشده است نسبت به اینکه شما زیارت حسین علیه السلام را ترک کنید. فرموده اند حج بجا بیاورید، و این جمع می شود با حب نفسی به زیارة الحسین علیه السلام که مولا نسبت به این هم حب دارد و می تواند امر ترتبی بکند که إن لم تحج فزر حسینا.

سؤال وجواب: عرض کردم برفرض مولا نسبت به ضد واجب بغض تبعی پیدا کند که ما این را هم قبول نکردیم، ولی لو فرض که وجدانا انسان وقتی شوق شدید به یک فعلی دارد، نسبت به چیزی که منافی با آن است و ضد آن است بغض تبعی پیدا می کند. برفرض اینجور باشد، منافات ندارد با حب نفسی این ضد واجب بخاطر مصلحتی که در او هست. و این منشأ می شود که مولا امر ترتبی بکند، بگوید اگر حج بجا نمی آوری پس زیارت کن حسین علیه السلام را در عرفه. هیچ تضادی بین بغض تبعی و حب نفسی به نظر ما نیست. چون این بغض تبعی ناشی از اعمال مولویت مستقله نیست.

#### دلیل دوم (تمسک به قاعده ملازم الواجب واجب و ملازم الحرام حرام)

دلیل دوم: گفته می شود ما یک قاعده ای داریم که ملازم الواجب واجب، ملازم الحرام حرام. مثلا استقبال قبله در نماز واجب است. ملازم با استقبال قبله این است که منکب ما پشت ستاره جدی باشد. وقتی که رو به کعبه می ایستیم ستاره جدی خلف منکب ما هست. اینکه ستاره جدی خلف منکب ما باشد واقعة من الوقایع، حکمش چیست؟ اگر حکمش غیر از وجوب باشد محال است. چرا؟ برای اینکه فرض این است که این استدبار جدی ملازم است با استقبال قبله. استقبال قبله واجب است در نماز، آنوقت استدبار جدی می خواهد حرام بشود؟ این معقول نیست. خب من چه بکنم؟ به من می گویند استقبال کن قبله را، خب استقبال قبله یعنی استدبار جدی. بعد بگویند ولکن استدبار جدی بر تو حرام است؟! اینکه تکلیف به غیر مقدور می شود. پس استدبار جدی نمی تواند حرام باشد، چون ملازم است با استقبال قبله که واجب هست.

اگر بگوئید هیچ حکمی ندارد، خلاف آن مطلبی است که در مذهب تشیع ثابت شده است که هیچ واقعه ای خالی از حکم نیست. ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة.

اگر می گوئید استدبار جدی مباح است یعنی یجوز فعله و یجوز ترکه، آنوقت معنایش این است که شما وقتی ترک کنید استدبار جدی را عقاب نمی شوید، در حالی که بالوجدان اگر من در حال من استدبار نکنم جدی را عقاب می شوم، چون استدبار نکنم جدی را معنایش این است که استقبال هم نکرده ام قبله را. پس استدبار جدی شد ملازم با استقبال قبله، هیچ حکمی غیر از وجوب نمی تواند داشته باشد. حرام باشد محال است. مباح باشد محال است. هیچ حکمی نداشته باشد خلف آن چیزی است که در مذهب تشیع ثابت است که ما من واقعة الا و لها حکم شرعی. فثبت که ملازم واجب مثل استبدبار جدی که ملازم با استقبال قبله است محکوم است به حکم او. این قاعده ای است که می گوید ملازم الواجب واجب. وهمینطور به همین تقریب می گویند ملازم الحرام حرام.

اقول: این کبری البته درست نیست و وجهش را عرض خواهم کرد. اما بنابر پذیرش این کبری اینگونه بر مقام تطبیق شده است که گفته اند به دو نحو می شود در بحث ضد واجب این کبری را تطبیق کرد:

تقریب اول: ضد واجب مثال معروفش نماز است در وقت وجوب ازاله. ازاله نجاست از مسجد واجب، ترک نماز ملازم است با فعل ازاله. یعنی نمی شود شما فعل ازاله بکنید ولی ترک صلاة نکنید. البته ممکن است ترک صلاة بکنید ترک ازاله هم بکنید، این جهت خیلی تأثیر ندارد. از این طرف حساب کنید که فعل واجب یعنی ازاله یلازم ترک الصلاة. نمی شود انسان ازاله بکند نجاست را از مسجد، و همزمان نماز هم بخواند.

پس ترک الصلاة شد ملازم واجب. ملازم الواجب واجب. یعنی شارع همانطور که گفته أزل النجاسة عن المسجد، گفته است اترک الصلاة. وقتی گفته اترک الصلاة، امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام هست، یعنی مقتضی نهی از نقیضش هست طبق آن بیانی که در مقام ثانی خواهد آمد. پس امر به ترک صلاة مقتضی نهی از فعل صلاة است. فثبت با این تقریب که ما وقتی که خطاب آمد که ازل النجاسة عن المسجد، یک امر تبعی داریم به ملازم آن واجب یعنی یک امر تبعی داریم به ترک الصلاة، امر تبعی به ترک الصلاة هم مقتضی نهی تبعی است از فعل الصلاة. فثبت المطلوب.

این یک تقریب.

تقریب دوم: این است که بگوئیم: فعل الازالة واجب. امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است. یعنی ترک الازالة می شود حرام. ترک الازالة که حرام شد ملازم او هم حرام است. ملازم ترک الازالة چیست؟ فعل الصلاة است. چون شما نماز که می خوانید، فعل الصلاة ملازم است با ترک الازالة. فعل الازالة واجب، نقیض آن که ترک الازالة هست می شود حرام تبعی، لاقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده العام. وقتی ترک الازالة شد حرام تبعی، فعل الصلاة هم ملازم همین حرام تبعی است. نماز خواندن ملازم است با ترک الازالة، می شود ملازم الحرام. و ملازم الحرام حرام.

پس تطبیق این کبری که ملازم الواجب واجب و ملازم الحرام حرام بر مقام هیچ شبهه ای ندارد.

فقط اشکال ما در این کبری است که یک کبرای غیر تامه ای است. هیچ دلیلی ما نداریم بر اینکه ملازم الواجب واجب یا ملازم الحرام حرام.

شما فرمودید که این ملازم واجب حکمش چیست؟

اولا: می گوئیم می تواند حکم نداشته باشد. آن روایاتی که می گوید هیچ واقعه ای خالی از حکم نیست، عرض کردم برای ردّ نظریه دین اقلی است که می گفتند برخی از وقایع که مبتلابه مکلفین است خالی از نص است و امر آن به ید مجتهد است. ما لا نص فیه حکم ندارد. هر حکمی که بر اساس استحسان مجتهد تشخیص بدهد همان حکم می شود حکم آن واقعه ای که خالی از نص است. هر چه نظر این مجتهد شد در وقایعی که لا نص فیه من الکتاب و السنة. ائمه علیهم السلام ما با این فکر مبارزه کردند. فرموده اند این فکر یعنی اینکه در برخی از موارد خدا حکم جعل نکرده باشد و واگذار کرده باشد به ید مجتهدین، این اشتباه و انحراف است. «ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة»، در برخی از روایات فرمود «حتی ارش الخدش».

پس وقایعی را مطرح می کند که محل ابتلاء مکلفین است و اگر حکم شرعی نداشته باشد مکلف در مقام وظیفه فعلیه دچار تحیر می شود. در این رابطه فرمودند هیچ واقعه ای خالی از حکم شرعی نیست. اما اگر یک موضوعی هست که اگر حکم شرعی هم نداشت مکلف در مقام وظیفه فعلیه دچار تحیر نمی شود. مثل استدبار الجدی فی الصلاة، حالا اصلا هیچ حکمی از احکام خمسه را نداشته باشد مکلف دچار تحیر می شود؟ نخیر. وظیفه فعلیه اش صلاة مستقبل القبلة است.

سؤال وجواب: بعد از اینکه شما موظفید در نماز استقبال قبله کنید، شما چه تحیری دارید؟ حالا اصلا استدبار جدی هچ حکمی نداشته باشد. این روایاتی که می گوید هیچ چیز نیست مگر اینکه حکم شرعی دارد، ظاهرش آن وقایعی است که اگر حکم شرعی نداشت مکلف در مقام وظیفه فعلیه دچار تحیر می شد.

سؤال وجواب: به چه دلیل هیچ واقعه ای خالی از حکم نیست؟ این روایاتی که می گوید ما من شیء الا و فیه کتاب أو سنة برای ابطال نظریه خصم بود که می گفتند برخی از وقایع هست که حکم شرعی آن به ید مجتهد هست و خداوند هیچ حکم شرعی در آن جعل نکرده است. ولذا می گفتند برویم سراغ رأی خودمان. اصحاب رأی و قیاس و استحسان حرفشان این بود که می گفتند خدا در کتاب و سنت حکمی برای این بیان نکرده اند ما خودمان حکم جعل می کنیم، حالا اجتهاد می کنیم یعنی تشخیص مصالح می دهیم، و بر اساس مصالح مرسله و قیاس و استحسان یک حکمی را جعل می کنیم. خلأ قانون که هست با توجه به مصالح و قانون های مشابه خودمان قانون جعل می کنیم. ائمه علیهم السلام با این فکر مبارزه کرده اند، فرموده اند نه، در هیچ واقعه ای خلأ قانون نیست. خب خلأ قانون در کجا؟ در جائی که اگر قانون نباشد انسان دچار تحیر می شود در مقام وظیفه فعلیه اش. پس هیچ دلیل نمی شود بر اینکه ملازم واجب باید حتما حکمی داشته باشد تا بعد بگوئیم که آن حکمش غیر از وجوب چیز دیگری نیست. نه، می تواند حکم نداشته باشد چون مکلف در مقام وظیفه فعلیه دچار تحیر نمی شود.

سؤال وجواب: بحث در حکم واقعی است که ملازم الواجب حکم واقعی دارد، ما می گوئیم نه می تواند نداشته باشد.

ثانیا: برفرض بگوئید ملازم الواجب هم باید حتما به عنوان یک واقعه ای دارای حکم شرعی باشد، می تواند حکم شرعی آن اباحه باشد. ملازم الواجب مباحٌ. چه محذوری دارد؟ اینکه گفتید مثلا استدبار جدی در حال نماز اگر مباح باشد لازمه اش این است که من عقاب نشوم بر ترک استدبار جدی، خب اگر من ترک کنم استدبار جدی را یک مباح را ترک کرده ام نباید عقاب بشوم، در حالی که بلااشکال من عقاب می شوم چون نماز مستقبل القبلة ترک می شود. اگر من استبدبار جدی نکنم یعنی استقبال قبله هم نکرده ام نماز مستقبل القبلة ترک می شود، جوابش این است که وقتی که استدبار جدی مباح است یعنی از حیث او عقاب نمی شوی. منافات ندارد که شما از حیث ترک استقبال قبله عقاب بشید. پس مباح بودن ملازم الواجب به معنای این است که بخاطر این ملازم عقاب نمی شوی. و این به معنای آن نیست که بخاطر ترک واجب هم عقاب نشوی.

پس این کبری هیچ کبرای درستی نیست.

ثالثا: در مانحن فیه که مثلا بحث ضد واجب هست، شما می گوئید ازاله واجب، ترک صلاة هم ملازم ازاله، او هم واجب. خب این یک نوع واجب تبعی است. چه محذوری دارد که شارع بگوید اگر ازاله را ترک می کنی بجای اینکه بروی بخوابی برو لااقل نماز بخوان. تو که ازاله را ترک می کنی و آن واجب اهم را ترک می کنی دو گزینه داری، یکی اینکه بروی آن واجب آخر را انجام بدهی، یکی اینکه بروی کار دیگری انجام بدهی به نحو ترتب میگه اگر ازاله را ترک می کنی برو نماز بخوان. خب این خودش شد یک حکم شرعی دیگر. شما مگر نمی گفتید هیچ واقعه ای خالی از حکم شرعی نیست، خود همین امر ترتبی به صلاة علی تقدیر ترک الازالة حکم آن واقعه است. اگر ازاله را ترک نمی کنی خب آن بحث دیگری است. ولی اگر ازاله را ترک می کنی به نحو ترتب حکم نماز وجوب است، وجوب ترتبی. مگر شما نمی خواستید واقعه خالی از حکم نباشد خب این هم حکم. حکم این فرض می شود وجوب ترتبی و هیچ محذوری ندارد.

سؤال وجواب: نه، فرض این است که همان ازاله واجب است به وجوب فوری. یعنی در اول وقت ازاله را ترک می کند، می گوید حالا که ازاله را ترک می کنی امرت می کنم برو نماز اول وقت بخوان حالا یا امر وجوبی یا امر استحبابی، چه اشکالی دارد؟ شما مگر نمی گوئید که واقعه خالی از حکم نیست، خب این هم حکمش. چه محذوری دارد؟ در این حال که ترک می کنید ازاله را، حکم نماز وجوب ترتبی یا استحباب ترتبی است. جائی که ازاله را ترک نمی کنی، آنجا نماز حکم دیگری پیدا کند، او مهم نیست. چون اثر عملی موقعی ظاهر می شود که من ازاله را ترک کنم بیایم نماز بخوانم. خب در فرضی که ازاله را ترک می کنم چه اشکالی دارد که این واقعه حکمش عبارت باشد از امر ترتبی به نماز و هیچ خلف قانون ما من شیء الا وفیه کتاب أو سنة نخواهد بود.

سؤال وجواب: مهم این است که فعل الازالة ملازم است با ترک الصلاة. یعنی اگر شما بخواهی ازاله را انجام بدهی لازمه اش این است که ترک کنی نماز را. یعنی وقتی ازاله واجب شد ملازم این واجب هم ترک الصلاة است. و آن هم می شود واجب طبق ادعای ملازم الواجب واجب که ما جواب دادیم.

سؤال وجواب: شما در مثال مناقشه می کنید. در این مثالی که شما فرض کردید که می تواند به کس دیگری بگوید برو تطهیر کن مسجد را، چون تطهیر واجب کفائی است وقتی شخص دیگری به این واجب کفائی قیام کرد دیگر اصلا بر این آقا ازاله وجوب ندارد. فرض این است که اول وقت است و کس دیگری هم نیست، تزاحم وتضاد هست بین امتثال امر به ازاله با امتثال امر به نماز. فرض این است. شما فرض نکنید که تزاحم نیست می تواند به نوکرش بگوید که تو برو مسجد را تطهیر کن. در این فرض ما می گوئیم این بیان که ملازم الواجب واجب تمام نیست.

#### دلیل سوم (کمک از بحث مقدمه واجب)

دلیل ثالث: که وجه عمده در مقام است این است که گفته می شود: ضد واجب (مثلا نماز که ضد ازاله است) تا ترک نشود امکان انجام واجب نیست. شما برای انجام دادن یک واجب باید ضد او را ترک کنید. مگر می شود آدم یک واجبی را انجام بدهد ولی ضدش را ترک نکند. شما برای اینکه مسجد را تطهیر کنید جز اینکه نماز نخوانید راه دیگری دارید. پس متوقف است ازاله بر ترک صلاة. ترک صلاة می شود مقدمه ازاله. ومقدمة الواجب واجبة.

طبق این وجه سوم ما از بحث وجوب مقدمه واجب کمک گرفتیم. آمدیم گفتیم لا اشکال در اینکه هر ضدی مانع است از وجود ضد آخرش. نماز ضد ازاله است، پس مانع است از وجود ازاله. اگر مانع نبود پس شما چرا نمی توانید جمع کنید بین نماز و ازاله. معلوم می شود نماز مانع است از ازاله. وقتی نماز مانع شد از ازاله، برای ایجاد ازاله باید فقد مانع بکنید. چون اگر بخواهیم چیزی را موجود کنیم باید مقتضی اش را موجود کنیم، شرطش را هم موجود کنیم، مانعش را هم مفقود کنیم. عدم المانع از اجزاء علت تامه فعل است.

پس ما برای اینکه ازاله کنیم نجاست را از مسجد، هم باید مقتضی اش را ایجاد کنیم، یعنی اراده کنیم ازاله را. هم باید شرطش را ایجاد کنیم، شلنگ بیاوریم، هم باید مانعش را اعدام کنیم و آن مانع عبارت است از فعل صلاة. پس توقف دارد ازاله بر اعدام فعل الصلاة، بر اینکه فعل الصلاة را ما ترک کنیم من باب توقف الشیء علی عدم مانعه. نتیجه این می شود که ترک الصلاة شد به عنوان عدم المانع از اجزاء علت تامه ازاله. و اجزاء علت تامه ازاله یعنی مقدمه ازاله.

نتیجه این می شود که وقتی ازاله واجب شد ترک صلاة هم می شود واجب غیری از باب وجوب مقدمه. ترک صلاة که وجوب غیری پیدا کرد، امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام هست، ترک صلاة وجوب غیری که پیدا کرد آنوقت فعل صلاة نهی غیری پیدا می کند.

این تقریب قول به مقدمیت ترک الصلاة لفعل الازالة است.

### ادله نفی نهی غیری برای ضد خاص واجب

در مقابل این تقریب وجوهی ذکر شده است به عنوان برهان برای ابطال مقدمیت ترک الضد لفعل الضد الآخر. برهانهایی آورده اند برای اینکه این توهم زدوده بشود که هیچ کس توهم نکند که ترک ضد مقدمه فعل ضد آخر هست. ترک الصلاة مقدمه فعل الازالة است تا از باب وجوب مقدمه بخواهد ترک الصلاة را بگوید واجب بوجوب مقدمی:

#### دلیل اول (با وجود تمانع مقتضیین، تمانع نفس ضدین محال است)

وجه اول: (مثال می زنیم به قیام وجلوس و بحثمان را بر اینها تطبیق می کنیم)، گفته اند: شکی نیست که گاهی مقتضی ضد آخر یعنی مثلا مقتضی قیام مانع است از وجود جلوس، مقتضی جلوس هم مانع است از وجود قیام. مقتضی کل من الضدین مانع می شود از ضد آخر. این مطلب را اول اثبات کنیم تا نتیجه بگیریم حالا که مقتضی هر کدام از این دو ضد مانع است از ضد آخر، دیگر محال است خود آن ضدها مانع از همدیگر بشوند. مقتضی هایشان مانع است از همدیگر. پس دیگر محال است که خود این ضدها مانع باشند از همدیگر.

این توضیحش به این است که گاهی مقتضی ضدین مساوی هستند. شما الان نه قائمید و نه قاعد، مثلا مضطجع هستید. دو نفر آمده اند یکی می خواهد شما را بنشاند و یکی می خواهد شما را بایستاند، یکی مقتضی قیام شما است و یکی مقتضی جلوس شما، و زور هر دو به اندازه هم است. این آقا زور می زند شما بنشینید، آن آقا زور می زند که شما بایستید. در نتیجه نه جلوس محقق می شود و نه قیام. چرا؟ برای اینکه اگر بگوئید جلوس محقق شد، خلف این است که مقتضی جلوس مساوی است با مقتضی قیام.

مثال روشنتری بزنم: یک جسم وسط میز، شما طرف راست میز، دوستتان طرف چپ میز، شما دارید آن جسم را می کشید طرف راست، آن آقا می خواهد این جسم را بکشد طرف چپ. اگر زور شما بیشتر باشد، این کتاب را که وسط میز است می کشید سمت خودتان، اگر زور دوستتان بیشتر باشد او می کشد سمت خودش. اگر زور هر دوتان مساوی بود طبعا این کتاب همان وسط می ماند؛ نه حرکة الکتاب الی الیمین محقق می شود ونه حرکة الکتاب الی الیسار. خب حرکة الکتاب الی الیمین با حرکة الکتاب الی الیسار ضدان هستند دیگر، در آن واحد که نمی شود این کتاب هم به سمت راست حرکت کند و هم به سمت چپ. ضدان هستند دیگر.

اینجا مقتضی برای حرکة الکتاب الی الیسار و مقتضی برای حرکة الکتاب الی الیمین چون با هم مساوی بودند، این مقتضی ها مانع شدند از وجود دیگری. زور زید که می خواست کتاب را بکشد به طرف چپ، مانع شد از اینکه شما بتوانید کتاب را بکشانید به طرف راست. زور شما هم چون مساوی بود با زور زید، مانع شد که زید کتاب را بکشاند به طرف چپ.

پس در اینجا نه حرکت این کتاب به طرف یسار محقق شده و نه حرکت کتاب به طرف یمین. چه چیزی مانع شد؟ مقتضی مساوی. مقتضی مساوی هر ضدی مانع شد از تحقق ضد آخر. در قیام و قعود هم همینطور. اگر مقتضی قیام وقعود مساوی بود، یعنی شما به یک اندازه دوست دارید هم قیام را و هم قعود را، مقتضی هر دو مساوی بود، خب اگر احدهما موجود بشود دون الآخر، گفته می شود که این می شود ترجیح بلا مرجح. چون فرض این است که مقتضی مساوی است، چطور شد که مقتضی مساوی جلوس تأثیر گذاشت ولی مقتضی مساوی قیام تأثیر نگذاشت؟

این مقدمه اول بود، که در جایی که مقتضی ها مساوی هستند، با اینکه هیچکدام از ضدها موجود نشده اند، حالا که هیچکدام از این ضدها موجود نشده اند نمی توانی عدم این ضد را مستند کنی به وجود ضد دیگرش. بگوئی آقا چرا این کتاب به طرف راست حرکت نکرد، بگوئی چون به طرف چپ حرکت کرد. خب به طرف چپ هم حرکت نکرد. وقتی هیچکدام از ضدها موجود نیست نمی توانی عدم این ضد را مستند کنی به وجود ضد آخرش. بلکه مستند است به وجود مقتضی مساوی ضد آخر.

این مقدمه اول که ثابت کرد که مقتضی مساوی ضد آخر مانع است.

حالا اگر مقتضی ضد آخر اقوی بود، مساوی نبود اقوی بود، او دیگر به طریق اولی مانع است.

فثبت که عدم ضد مستند است به مقتضی مساوی یا اقوای ضد آخر. چون در این مثالی که زدیم نمی تواند مستند باشد عدم حرکت کتاب الی الیمین به حرکة الکتاب الی الیسار. چون او هم محقق نشد. پس مستند است به مقتضی مساوی آن یا مقتضی اقوای آن.

آنوقت در بحث های آینده نتیجه گرفته خواهد شد که حالا که مقتضی مساوی ضد آخر بلکه مقتضی اقوی ضد آخر مانعٌ عن تحقق هذا الضد، فیستحیل کون نفس الضد الآخر مانعا. إذا کان مقتضیه المساوی أو الاقوی مانعا عن وجود هذا الضد فیستحیل کون ذلک الضد نفسه مانعا.

توضیحش انشاءالله روز شنبه.